



### مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۵۱

ای برادر تو چه مرغی؟ خویشتن را باز بین  
گر تو دست آموز شاهی خویشتن را باز بین

هر که انبازی<sup>(۱)</sup> برید از خویش، آن بازی مدان  
در جهان او را چو حق بی‌مثل و بی‌انباز بین

ز آفتابی کآفتاب آسمان یک جام اوست  
زرها و قطرها را مست و دست انداز<sup>(۲)</sup> بین

چونک قُبله<sup>(۳)</sup> شاه یابی قبله اقبال شو  
چون دو دم خوردی ز جامش بخت را دمساز<sup>(۴)</sup> بین

گفتم: «ای اکسیر<sup>(۵)</sup>، بنما مس را چون زر کنی؟»  
رو به صرافان دل آورد گفتا: «گاز<sup>(۶)</sup> بین»

گفتمش: «چون زنده کردی مرغ ابراهیم را؟»  
گفت: «پر و بال بر کن، هم کنون پرواز بین»

گفتم: «از آغاز مرغ روح ما بی‌پر بدست»  
گفت: «هین بشکن قفس، آغاز بی‌آغاز بین»

زان فروبسته دمی کت<sup>(۷)</sup> همدم و همراز نیست  
چشم بگشا هر دمی، همراز بین، همراز بین

این دمی چندی که زد جان تو در سوز و نیاز  
چون دم عیسی به حضرت زنده و باساز بین

خاک خواری را بمان، چون خاک خواری پیشه گیر  
خاک را از بعد خواری در چمن اعزاز<sup>(۸)</sup> بین

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۷۷

مرغ جانش موش شد سوراخ جو  
چون شنید از گُریگان او عَرَجُوا<sup>(۹)</sup>

### حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۲۸۶

گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع<sup>(۵)</sup>  
سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سختکوش

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۰۸

غیرنطق و غیر ایماء<sup>(۱)</sup> و سِجِل<sup>(۲)</sup>  
صد هزاران ترجمان خیزد ز دل

### حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۲۳۲

بر سر آنم که گر ز دست برآید  
دست به کاری زخم که غصه سر آید

خلوت دل نیست جای صحبت اضداد<sup>(۳)</sup>  
دیو چو بیرون رود فرشته درآید

صحبت حکام ظلمت شب یلداست  
نور ز خورشید جوی بو که برآید

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۸۴

چون کند دعویٰ خیاطی حَسَی  
افکند در پیش او شه، اطلسی

که بُر این را بَغَلَطاق<sup>(۴)</sup> فراخ  
ز امتحان پیدا شود او را دو شاخ

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱

تفسیر خُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ

### قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۰

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي ۗ قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا ۚ وَاعْلَمَنَّ أَنَّهُ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

### ترجمه فارسی

و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من نشان ده که مردگان را چگونه زنده می کنی؟ [خدا] فرمود: آیا [به قدرتم نسبت به زنده کردن مردگان] ایمان نیاورده ای؟! گفت: چرا ولی [مشاهده این حقیقت را خواستم] تا قلبم آرامش یابد. [خدا] فرمود: پس چهار پرنده بگیر و آنها را [برای دقت در آفرینش هر یک] به خود نزدیک کن، و [بعد از کشتن، ریز ریز کردن و مخلوط کردنشان به هم] بر هر کوهی [در این منطقه] بخشی از آنها را قرار ده، سپس آنها را بخوان که شتابان به سویت می آیند؛ و بدان که یقیناً خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

### ترجمه انگلیسی

When Abraham said: "Show me, Lord, how You will raise the dead, " He replied: "Have you no faith?" He said "Yes, but just to reassure my heart." Allah said, "Take four birds, draw them to you, and cut their bodies to pieces. Scatter them over the mountain-tops, then call them back. They will come swiftly to you. Know that Allah is Mighty, Wise."

تو خلیل وقتی ای خورشیدهُش  
این چهار اَطيَارِ (۱۵) رهن را بکش

زآنکه هر مرغی ازینها زاغُوش  
هست عقل عاقلان را دیدمگش (۱۶)

چار وصف تن، چو مرغان خلیل  
بِسْمِلِ (۱۷) ایشان دهد جان را سَبیلِ (۱۸)

ای خلیل اندر خلاص نیک و بد  
سر ببرشان، تا رَهَد پاها ز سَدِ (۱۹)

کُل تویی و جملگان اجزای تو  
بر گُشا که هست پاشان پای تو

از تو عالم روحزاری (۲۰) می شود  
پشت صد لشکر، سواری می شود

زانکه این تن شد مقام چار خُو  
نامشان شد چار مرغ فتنه جو

خلق را گر زندگی خواهی ابد  
سر ببر زین چار مرغ شوم بد

بازشان زنده کن از نوعی دگر  
که نباشد بعد از آن زیشان ضرر

چار مرغ معنوی راهزن  
کرده‌اند اندر دل خلقان وطن

چون امیر جمله دل‌های سَوی<sup>(۳۱)</sup>  
اندرین دور ای خلیفه حق توی

سر بی‌ر این چار مرغ زنده را  
سَرمدی<sup>(۳۲)</sup> کن خلق ناپاینده را

بَطَّ<sup>(۳۳)</sup> و طاوس ست و زاغ ست و خروس  
این مثال چار خُلق اندر نُفوس

بَطَّ، حرص ست و خروس آن شهوت ست  
جاه، چون طاوس و، زاغ اُمْنِیت<sup>(۳۴)</sup> ست

مُنِیتَش<sup>(۳۵)</sup> آن که بود امیدساز  
طامع<sup>(۳۶)</sup> تَأَبید<sup>(۳۷)</sup> یا عمر دراز

بَطَّ، حرص آمد که نُوکش در زمین  
در تر و در خشک می‌جوید دَفین<sup>(۳۸)</sup>

یک زمان نبود مُعطل آن گلو  
نشنود از حُکم، جز اَمِرِ کُلُوا\*

همچو یَغماجی<sup>(۳۹)</sup> ست، خانه می‌کند  
زود زود انبان خود پُر می‌کند

اندر انبان می‌فشارد نیک و بد  
دانه‌های دُرّ و حَبّات<sup>(۴۰)</sup> نَخود

تا می‌بادا یاغیی آید دگر  
می‌فشارد در جَوال او خشک و تر

وقت تنگ و فرصت اندک، او مَخُوف<sup>(۳۷)</sup>  
در بغل زد هر چه زودتر بی‌وقوف

اعتمادش نیست بر سلطان<sup>(۳۸)</sup> خویش  
که نیارد یاغیی آمد به پیش

لیک مؤمن ز اعتماد آن حیات  
می کند غارت به مهل<sup>(۳۹)</sup> و با آنات<sup>(۴۰)</sup>

ایمن ست از فوت و از یاغی که او  
می‌شناسد قهر شه را بر عدو

ایمن ست از خواجه‌تاشان دگر  
که بیایندش مزاحم صرفه‌بر<sup>(۴۱)</sup>

عدل شه را دید در ضبط حشم<sup>(۴۲)</sup>  
که نیارد کرد کس بر کس ستم

لاجرم نشتايد و ساکن بود  
از قوات<sup>(۴۳)</sup> حظ<sup>(۴۴)</sup> خود امین بود

بس نائی<sup>(۴۵)</sup> دارد و صبر و شکیب  
چشم‌سیر و مؤثرست<sup>(۴۶)</sup> و پاک‌نجیب<sup>(۴۷)</sup>

کین تائی پرتو رحمان بود  
وان شتاب از هرّه<sup>(۴۸)</sup> شیطان بود

زانک شیطان‌ش بترساند ز فقر  
بارگیر<sup>(۴۹)</sup> صبر را بکشد به عقر<sup>(۵۰)</sup>

از نبی<sup>(۵۱)</sup> بشنو که شیطان در وعید<sup>(۵۲)</sup>  
می‌کند تهدیدت از فقر شدید

تا خوری زشت و بری زشت و شتاب  
نی مروّت، نی‌نائی، نی ثواب

لاجرم کافر خورد در هفت بطن  
دین و دل باریک و لاغر، زفت<sup>(۵۳)</sup> بطن<sup>(۵۴)</sup>

### \* قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۳۱

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ.

#### ترجمه فارسی

ای فرزندان آدم! به گاه عبادت [یا در هر عبادتگاهی] زینت های خود را برگیرید [لباسی مناسب بپوشید] و بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید که خداوند، اسراف کاران را دوست نمی دارد.

#### ترجمه انگلیسی

O Children of Adam! wear your beautiful apparel at every time and place of prayer: eat and drink: But waste not by excess, for Allah loveth not the wasters.

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۹۷

که تانی هست از رحمان یقین  
هست تعجیلت ز شیطان لعین<sup>(۴۹)</sup>

پیش سگ چون لقمه نان افکنی  
بو کند، آنکه خورد ای مُعْتَنی<sup>(۵۰)</sup>

او به بینی بو کند، ما با خرد  
هم ببوییمش به عقل مُنْقَد<sup>(۵۱)</sup>

#### حدیث

درنگ و تامل از خداوند است و عجله از شیطان.

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۷

که مرو زان سو، بیندیش ای غوی<sup>(۵۲)</sup>  
که اسیر رنج و درویشی شوی

### قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۸

الشَّيْطَانُ يُعِدُّكُمْ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدْكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

## ترجمه فارسی

شیطان شما را وعده تنگدستی دهد و به تباهاکاری فرمانتان راند. در حالیکه خداوند به آمرزش و بخشایش خود شما را وعده دهد. و خداوند وسعت بخش داناست.

## ترجمه انگلیسی

The Evil one threatens you with poverty and bids you to conduct unseemly. Allah promiseth you His forgiveness and bounties. And Allah careth for all and He knoweth all things.

- (۱) انباز: شریک  
 (۲) دست انداز: رقص کننده ، کسی که از فرط شادی دست افشانی می کند  
 (۳) قُبَله: بوسه  
 (۴) دمساز: همدم، همراز، همصحبت، همنشین  
 (۵) اکسیر: کیمیا، جوهری که تصور می‌شد می‌تواند ماهیت جسمی را تغییر دهد، مثلاً جیوه را نقره و مس را طلا کند.  
 (۶) گان: قیچی، مقرض بریدن طلا و نقره  
 (۷) کت: مخفف که تو را  
 (۸) اعزاز: عزت دادن، عزیز شمردن، گرامی داشتن  
 (۹) عَرَجُوا: عروج کنید، فعل امر از باب تفعیل  
 (۱۰) طبع: خوی، سرشت، نهاد  
 (۱۱) ایما: اشارت کردن  
 (۱۲) سیج: در اینجا به معنی نوشته  
 (۱۳) اصداد: چیزهای مخالف و مغایر یکدیگر، جمع ضد  
 (۱۴) بَلَطَاق: کلاه و فرجی، برگستوان و قبا  
 (۱۵) اَطیار: جمع طَیر به معنی پرنده  
 (۱۶) دیدمکش: دیده کشنده، بیرون آورنده چشم  
 (۱۷) پسمل: ذبح کردن حیوان، در اینجا انداختن من ذهنی یا قسمت هایی از آن و قبل از یا هنگام آن زنده شدن به خدا یا زندگی  
 (۱۸) سَبیل: راه  
 (۱۹) سَد: بند، حایل میان دو چیز  
 (۲۰) روجزار: جایی که روح بسیار باشد. روح+زار، پسوند مکان که دلالت بر کثرت و انبوهی دارد.  
 (۲۱) سَوی: راست و معتدل، بی عیب  
 (۲۲) سَرمدی: همیشگی، ابدی  
 (۲۳) بَط: مرغابی  
 (۲۴) اَمْنِیت: آرزو، جمع امانی  
 (۲۵) مَثِیت: آرزو، خواسته، جمع مئی  
 (۲۶) طامع: طمع کننده، آزمند  
 (۲۷) تَأبید: جاوید کردن، جاودانه ساختن  
 (۲۸) دَقین: مدفون، نهفته شده، گنج، زر و سیم که زیر خاک پنهان کنند.  
 (۲۹) یَغماجی: یغماگر، چپاول کننده، در اینجا به معنی دزد است.  
 (۳۰) حَبَات: دانه ها، جمع حبه  
 (۳۱) مَخُوف: ترسناک، بیمناک  
 (۳۲) سلطان: قدرت، تسلط، شاه، مجازاً خدا، نیروی پنهان که همه چیز را اداره می کند.  
 (۳۳) مَهَل: آهستگی، آرامی  
 (۳۴) اَنات: وقار، آهستگی  
 (۳۵) صَرَفه: سود برنده  
 (۳۶) حَشَم: خویشان و کسان و چاکران مرد، در اینجا همه خلقت به خصوص انسان ها  
 (۳۷) فَوَات: در گذشتن، از دست رفتن  
 (۳۸) حَط: لذت، خوشی، بهره  
 (۳۹) تَأنی: درنگ کردن، آهستگی، تأخیر کردن  
 (۴۰) مَوْتَر: اسم فاعل از مصدر ایثار، ایثار کننده، بخشنده  
 (۴۱) پاکجیب: پاک دامن، عقیف  
 (۴۲) هَرَه: تکان دادن، در اینجا به معنی تحریک و وسوسه، نیروی محرکه  
 (۴۳) بارگیر: حیوانی که بار حمل می کند، کجاوه  
 (۴۴) عَفَر: پی کردن، در اینجا از کار انداختن  
 (۴۵) نَبی: قرآن

- (۴۶) وعید: بیم کردن، ترساندن  
(۴۷) رَفَت: درشت، فربه  
(۴۸) بَطْن: شکم  
(۴۹) لعین: ملعون، لعنت شده  
(۵۰) مَعْتَنِي: اعتنا کننده، اهتمام کننده  
(۵۱) مَنْتَقَد: نقادی شده، از زواید پیراسته شده، ناب  
(۵۲) غَوِي: گمراه